



رفته بود روستای محل سکونتش. می گفت اگر روزی آقا اجازه دهد بر می گردد روستا و کارهای پدرش را انجام می دهد. می گفت بر می گردم روستا و یک کار درآمدزا از همین بیابان مهیا می کنم.

ویژگی نامه سالگرد شهادت سپهبد سلیمانی



سقفمان را روی سرمان خراب کردند. فرمانده نمی خواست چنین کاری به نام مجاهدان ایرانی ثبت شود. آخر شب بود که سلیمانی خواست فرمانده جوانش را احضار کند؛ جوانی که احتمالا در سال های جنگ تحصیلی کودکی بیش نبود اما حالا در رکاب سلیمانی آمده بود تا برنامه های ایالات متحده و اسرائیل را نقش بر آب کند. فرمانده جوان در برابر فرمانده باتجربه و گرم و سرد چشیده اش نشست. طرف حساب سلیمانی حالا یک ایرانی بود و بهتر می توانست با او جرو بحث کند. کاری که در روبه رو شدن با دیگر ملیت های مقاومت از آن ابا داشت. رزمندگان غیرایرانی فقط و فقط برای تکلیف و وظیفه جانشان را در کف دست گرفته و آمده بودند. همین هم باعث شده بود برخورد فرمانده سلیمانی با آنها نه از جایگاه نظامی گری و سلسله مراتبی که کاملا از جایگاه برادری و برابری باشد و همین هم باعث شده بود که حاج قاسم شمع محفل عراقی ها، سوری ها، یمنی ها، پاکستانی ها و افغانستانی هایی شود که ظاهرا حتی هم زبان هم نبودند.

در برخورد با ایرانی ها اما این مساله مطرح نبود. راحت تر می توانست صحبت و امر و نهی و جرو بحث کند. نیروهای زیردستش هم اما آزاده تر از آن بودند که از جرو بحث ها مکرر شوند. می دانستند که ولو بدخلقی سلیمانی ذره ای بوی نفسانیت و مساله شخصی نمی دهد. حالا سلیمانی در برابر جوان ایرانی نشسته بود و در آخرین ساعت شب و در حومه بوکمال داشت از طرح جدیدش می گفت. طبق آنچه از جلسه مانده، قرار بود فرمانده جوان به همراه نیروهایش از حاشیه فرات به شهر نزدیک شده و به آن نفوذ کنند. سلیمانی خاطر فرمانده جوانش را راحت کرده که خبر داده اند پشت این لایه پدافندی و سنگین شهر، نسبتا خالی است. حالا هم نشسته بود و داشت فرمانده جوان را توجیه می کرد که با نفوذ از

مسیر لجستیک از شرق فرات باز می شد چه؟!

≡ حجت تمام شد

فرمانده نگران بود. شهر در محاصره بود اما کار قفل شده بود. یک تماس مهم از تهران بود که حجت را بر فرمانده تمام کرد. تماسی از قلب مقاومت و جمهوری اسلامی و تهران که خطابش به قاسم سلیمانی بود: «بوکمال باید به هر قیمتی آزاد شود!» بخش مهمی از برنامه های فرماندهی پایتخت های مقاومت در تهران، بغداد و دمشق لنگ یکسره شدن نسخه حکومت خودخوانده داعش بود. از آن سوهر آن امکان داشت نیروهای آمریکایی که در کردستان سوریه خیمه زده بودند از عرض فرات بگذرند و در حمایت از آخرین قلعه داعش دست به حرکات خطرناکی بزنند که کل برنامه ریزی های مقاومت را به هم می ریخت! بوکمال باید فرو می ریخت اما چگونه؟! آخرین جلسه فرمانده با نیروهای مقاومت در آخرین ساعات شب هم راه به جایی نبرد. ظاهرا چاره ای جز بمباران سنگین شهر نمانده بود.

≡ بوکمال را سالم تحویل می دهیم

حاج قاسم اما به ساکنان شهر قول داده بود بوکمال را تا حد امکان سالم به آنها تحویل دهد. فتح بوکمال اگر به جایی می رسید صفر تا صد به نام جمهوری اسلامی ایران سند می خورد و سلیمانی پیش از شکستن نظامی کمر داعش در پی ارائه یک الگوی رؤف مجاهدانه از سربازان خمینی و خامنه ای بود. بارها و بارها به نیروهایش تاکید کرده بود که مراقب اموال مردم باشند ولو آن که صاحبانشان نیستند. نمی خواست اتفاق رقه تکرار شود. آمریکایی ها شهر را با خاک یکسان کرده بودند و تلی از نخاله و ویرانه را به اسم شهر رقه تحویل دولت سوریه داده بودند. همین هم باعث خشم و عصبانیت مردم رقه شده بود. شاکي بودند که حداقل داعش با خانه و محل سکونت ماکاری نداشت اما آمریکایی ها به اسم مبارزه با داعش،